

شدند تا روز چهارم چنان معارفت جهان آشوب اتفاق افتاد که
 همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و معانت خان
 دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف
 رهایی سرداران فوج پادشاهی لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام
 سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند
 پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته
 فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت نتج
 بحضور روانه ساختند و از نوشته اخبار نویسان نیز بسبب تعاقب
 نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید از آنکه پادشاه مدتی بود
 که از پادشاه زاده هراس کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر
 بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود
 و سکر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر
 نمیگردند و در تعاقب پادشاه زاده محمد اکبر هم باوجود نزدیک رسیدن
 در مرحد پامی کوه سلطان پور خان جهان بهادر در سنگگیر نمودن
 پادشاه زاده بهار تهبی نموده بود و از نوشته میر نورالله پسر میر میران
 فوجدار پرگنه تهابیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی ملوک در
 بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلد مکان میر رسید
 و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی
 عرضداشت می نمود و سردیوان نشسته بدعوی ذمیت برادر رضامی
 کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضی پادشاه
 بظهور می آمد لهذا ذخیره مال خاطر از طرف خان جهان بهادر
 داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگر را نیز بر غبار مزاج می افروند •

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جاوید عالمگیر

بادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجری

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید
خلاف مرضی خلد مکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتانگاه
آنها تعاقب نه نمودند و مجرای حسن تردد با اعتراض مبدل گردید
و درین باب فرمان از روی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم
و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر
پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابوالحسن بقصد
مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه
گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهی نموده
بزودن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار
گفته بدستور طلایه گشت نموده خود را به بنگاه خویش میبرساندند
اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها
نمی گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه در آنجا
نشسته گذرانندند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و
اعتراض پادشاه عالم سدان گردید و بدست خاص فرمان در کمال
اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بیخان جهان بهادر نوشتند •
• مصرع •

ای باد صبا این همه آرزوی دست

شاه عالم بعد مطالعه فرمان با دیدن گریبان و دل پراز شعله
آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع
دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیمت نکایش

بمیان آوردن از آنکه سرداران حیدرآباد مرضی شاه عالم بر صلح و دفع
 مایه نماند مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل در میان
 داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بوانسردگی خاطر از طرف
 پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمبارزه نمیداد و بعضی امرا
 با او درین باب همختم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب
 بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز
 بنامی مصلحت نا تمام ما در روز دیگر سید عبدالله خان باره در
 خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنه
 کار آزموده روزگار و هواخواه جهان پناه است اما صلاح دولت
 دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیارند و بقصد
 گوشمال ابن طائفه محیل که بالتماس صلح دفع الوقت می نمایند
 مواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را
 چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشانی بتقدیم
 خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداری هراولی بنام
 او قرار دهند جوهر ترون و مدویست بظهور خواهد آورد بخدمت شاه عالم
 بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب
 انماض و رعایتی که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب پادشاه
 گشته ام باز نظر بر اصلاح کار طریقین و بحال ماندن درامت و آبروی
 شما و ابوالحسن صلح دران میدام که اگر شما از برگزیده و گدھی
 سیرم و کیر و دیگر مجال سرهدی که بتصرف بندهای پادشاهی
 درآمده بود دست برداشته برگزیده بررید این معنی را درمیله دست
 آویز و التماس عفو تفصیلات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد از آنکه این پیغام مصحوب زمره نام ناظر محل
 شاه محمد ابراهیم - ر فوج رسید و محمد ابراهیم که این پیغام
 موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان
 آورد شیخ صفیاج و رستم زوزنار دار و دیگر جهالت کیشان متفق
 اللفظ گشته بزبان دکنی ترجمه این مضمون در جواب گفتند که
 قلعه سرحد - یرم یرس نوک شمشیر و سندان نیزه های ما را بسته است
 و جنگ آماده ام چنانچه در آن روز مرهته در انداختن و زدن بان
 شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خون خاصه اندرون سراج
 محل رسید و از صدمه آن خون از مرخصان افتاد چون همان روز
 توپخانه زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسید بود توپ خالی
 بسیار آتش داده صدای شلک های دربی جامع امروز پادشاه زاده
 و مردم لشکر ساختند و دست اندازی برکهی فوج پادشاهی نمودند
 ازین شوخی دکنیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد
 شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند
 و مقدر خان و همت خان و دیگر دلوران رزم جو برفاقت و اجهای
 جلالت پیشه طرف برفغار و جرفغار و بلتمش مقرر کرده سید عبدالله
 خان را با چند تنی از بهادران شعله خو چند اول ساخته ملتفت خان
 خوانی در اجه مان سگه و - مقدر بیگ و خواجه ابوالمکارم را در قول
 یا خون گرفته بقصد مقابله و مقابله با بدمرگه کارزار گذاشتند
 از آنطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران
 دانستند که بهیر را از مکتبی که بود سه چهار گروه جانب دست
 و است روانه ساخته مرده در جنگ توپخانه بدانسته توپهای کلبه را

در مغاک انداخته چندی توپ را زیر خاک نموده در مه فوج ساخته
 یک فوج مقابل هراول امواج پادشاهی توپ میانهش قرار دادند
 و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکر کارزار دیده موافق دستور
 دکن که اکثر غلور چنداول می آرند برای مقابله سید عبدالله
 خان مقرر کردند و یکبارگی جوشان و خروشان جاوریز مانند سیلاب بلا
 بر فوج پادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و
 داوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی
 کار آوردند و از هر طرف کوشش و کشتش بهادرانه بعرضه کارزار آمد
 و صدای دایر و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصه کارزار از
 خون داوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید • رباعی •
 زهر سوخته انجمن فوج فوج • چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
 ز آمد شد تیر و تیغ و سنان • روان شد پای پی ز تنها روان
 سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پیش گذاشته داد شهوری
 داده پرگار در اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده
 معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر
 جمده الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد
 تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یحیی و یحیی
 پرداخت تا در بهر روز معرکه کارزار شعله افروز بود بعد دکنیها
 رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کزان سرداران ابوالحسن
 را تا بنگاه خصم رساند غانگه عظیم در لشکر دکن روداد شیخ منهاج
 دو سوار زبان دکن نزد پادشاه زاده و هراول فوج پادشاهی فرستاده
 پیغام نمود که منجاریه و دعوی قتال و جدال میان ما و شما است

هالمگیر پادشاه (۳۰۴) سنه ۱۰۹۵

میدان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و تاراج محفوظ بوده اند اگر ما را سه چهار گهری فرصت دهند که از طرف قبائل پارک خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریق صورت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماه صرغی پدر حاصل نموده عذر کشیده سزاواران برای متع دست اندازی مال و عیال تعیین فرمودند دکنیها قبائل را بر اسپان و فیلان سوار نموده طرف گدھی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پسر باز از هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه بار دیگر بشکوه تمام جلوریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر گشتند و معرکه کارزار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو فیل فوج پادشاهی از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منہاج و رحتم را زخم برداشتند و بندر این دیوان شاه را دکنیان زخمی ساخت فیل سواری او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله خان با وجود که در همان حالت صدمه چوب چهری بان بدهن او رسیده بود باتفاق یکی از راجها خود را رسانده بندر این را خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشی شاه از ضرب بان در حوضه فیل با یک سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر فوج طرفین زخم کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر رو بفرار آوردند و پادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبه صف جمعی از مسلمانان طرفین کشته میگرددن بهتر آنست که

یک دوسردار ما و سه چهار سرفوج شما بی آنکه پای فوج در میان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن و ترداد سپاه گری امتحان زور بازوی خود بوزی کار آوریم و به بینیم که خدا کما یازوی میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شما میان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما ما را ملاحظه آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصه کارزار تنگ می گردن تنگ فرار بر خود هموار مینمایند بلکه از جمله هذر سپاه گری میدانند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان و یک دوسردار دیگر لشکر ما برپای فیل سواری خود زنجیر انداخته بمقابله شما مبادرت نمایند و شما میان نیز برپای فیل سواری خود زنجیر اندازید و در معرکه کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواری پابرجا جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمی توانیم نمود - روز دیگر آن همیغه خاور عالمگیر جهان افروز سراز در پشته مشرق بو آورد هرکارها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیاغه فتح بلند آرازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند از آنکه مادنا و بعضی همدمان او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متمم بروجوم آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه در باره او بد ظن نموده بودند که در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

عالمگیر پادشاه (۳۰۶) سده ۱۰۹۵

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه
 زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعد از آنکه خبر صلح
 شدن محمد ابراهیم سر فوج پادشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت
 ابو الحسن حوصله باخته خود را بی آنکه بازکن دولت مصلحت
 نماید یا در فکر بردن مال و عدال و ناموس خود و مردم دیگر برود از
 یکبارگی بوقت اول پارس شب با جمعی از خدمه محل و
 صدوقتهای جواهر و هون هرچه توانست با خود گرفته رو بقلعه
 گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کلو خانجات ابو الحسن و مال
 چهار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و
 رعایا که در شهر مانده بودند بحدائقه تاراج در آمد و عجب هنگامه
 قیامت و ستغیزه غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت
 سواری و برداشتن مال نیافتند سرمایه وار دست زن و فرزندان
 خود گرفته که بسیاری را مجال برقه و چادر پوشانیدن نماند رو بقلعه
 آوردند و قبل از آنکه خبر لشکر پادشاه زاده رسد او پادشاه
 و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند
 و امرا و تجار و غربا برهم دیگر سبقت ورزیده هر که بزور بازو و مدد
 ترند و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال
 و عیال بقلعه رساندند و صبح ناگه مردم لشکر بر شهر تاخت
 آوردند چون از هر محله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال
 و اقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالیبهای فروش خانه
 ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسب و فیل که موجود بود وقت
 غارت عجب هول قیامت و نمونه حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور بر افراخت سر • بدامان گردون بر افراشت زر
 بهی درج و صندوق با قفل زر • پراز لعل و یاقوت و درو گهر
 ز پوشیدنی و ز گستردنی • زهر چیز کان بود آوردنی
 ز دیبا و ز ربغت و خز و حریر • ز دینار و یاقوت و • شک و عبیر
 بهی زبور از گوهر آیدار • بهی خاتم و یازه و گوشوار
 که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هذود
 باجیری در آمدند و عرض و ناموس شرفا و مغربا و ضعفا برباد فنا
 رفت که زبان خامه از احاطه بیان آن قاهر است و قالیهای گران بها
 که از سنگینی برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده
 پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می ربودند هر چند که شاه عالم
 سزاولان تعیین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال
 لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهی چهار صد و پانصد
 سوار باخورد گرفته در گرد آوری و ضبط مال بقية التاراج کار خانجات
 ابو الحسن پردازد - و بعد که نرسنگان های ابو الحسن بهزاران عجز
 و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و فاکرده نزد پادشاه زاده
 آوردند و شاه عالم عجز سزاولان شدید برای زجر و منع تاراجیان و تنبیه
 جمعی که آتش میزدند تعیین نمود پارچه شعله فتنه فرو نشست
 اما تاراجیان ممنوع واقعی نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام
 التجاری ابو الحسن بقبول هر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت
 پادشاه زاده را بر حال آن برگشته بخفت و سکنه آنجا که فی الحقیقت
 از مغضوبان درگاه الهی گردیده بودند رحم آمد و التماس او
 بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لک

روپیه سواي وجه مقرري هر سال و مقيد و بيدخل ساختن مادنا و
 آذناكه هر دو برادر مایه فساد خرابي سكه هيدر آبان بودند و دست
 برداشتن از گذهي سيرم و پرگنه كه پير و ديگر محالات مفتوحه كه
 بدصرف پادشاهي درآمده بود بميدان آمد قبول نمودند كه بخدمت
 پادشاه معروض داشته شفيح جرائم ابوالحسن گرديدند. درين مابين آمد و
 رفت پيغام كه ابوالحسن در مقيد ساختن هر دو كافر صاحب مدار تامل
 داشت از آنكه پناه و بعضی سرداران عمده و خدمت صاحب اختيار
 محل نظر برآنكه تمام خرابي هيدر آبان و لشكر كشي و مسلمان كشي از
 نصوبت هر دو برادر دجال حيرت بدسرشت است تنگ آمده بودند
 سروما و جاني صاحب كه در محل تسلط تمام داشتند و حرمهاي
 صاحب اعتبار عبدالله شاه ميشدند بي آنكه بابوالحسن برگشته
 اختر اطلاع دهند زباني بعضی مجرم راز كه از همراهان همان
 بد انجام بودند و جمشيد و غيره غلامان اشاره قتل هر دو بد كردار
 جفا كار نمودند درحالتی كه هر دو اجل رسیده از در بار پيخانهاي
 خود مرخص گردیده بودند جمشيد و جمعی از غلامان در راه بر سر
 آنها ريخته بقتل رساندند و رستم راو كه بخانه رسیده بود در عمان
 خانه او را قتل کرده و تاراج نموده كار او ساختند و جان و مال
 زياردار بسيار آن روز بيداد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده
 مصحوب یکی از مردم فهمیده كار نزد پادشاه زاده فرستادند *

كلمه چند از سبب تسلط و استقلال يافتن هر دو برادر در وزارت كه
 درين ضمن حسب و نصب ابوالحسن نيز بتنكار خواهد درآمد و خالي
 از غرائب نيست براي شادابی كلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جمله دوسه دختر که خدا بار داده بود یکی را بحید احمد نام که از هادات و فضیلتی موروثی عرب بوده منسوب ساخته بپایه امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هر دو سید رشک و حسد همچشمی که خازه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل سربند ابلیس پر تلبیص است بمیان آمد روزی قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان مبر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و استاد زاده مانند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیله درهم اندازان تمام پیشه که به تیشه سخن چینی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و آب یاری نمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان هر دو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر ماده فساد می افزود تا آنکه جشن کارخیزر بمیان آمد و تا چند روز هنگام عیش و نشاط رونق افزایی درو بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر به میان هر دو همچشمی بمرصه ظهور آمد و کار بجائی کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید پاک نموده بقطب شاه پیغام نمود که

آخر نماز عصر بسند سلطان و پدید مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام
 برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هر چند که مردم
 عمدتاً همانند باصلاح کار کوتیدند فائده نه بخشید و سروما که
 مدار عالیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدان و معاون میر احمد
 گفتند و گفت و گوی نزاع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه
 را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود
 ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد مشورت با همدان و
 محرمان اندودن و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابو الحسن
 نام را که از طرف سلسله مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعینه
 داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتی وضع بصر
 می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطمون صاحب کمال و
 همدان قطب شاه گفته چنان از طوق دلها انداده بود که عبدالله
 شاه اصلاً متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابو الحسن بلباس
 درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته
 می شد بنا کامی میگذرانید از آنکه مردود خلق منظور نظر خالق
 می باشد در همان مجلس شادی که ساعت عقد مقرر گشته بود
 او را چسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته بهره مروارید گران بها
 بر او بسته بر اسب عراقی با ساز مرصع الماس سوار نموده با
 سرانجامی که برای حید سلطان موجود و میدها بود بمجلس
 دارالامارت پدید و شان سلطین حاضر ساخته عقد بسته دختر
 حواله او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتزاج داده
 مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدن پر نم دست

عالمگیر بادشاه

حضرت و آنسوس بر هموزان به ایوبی تمام مر خود گرفته از شهر
 برآمده خود را نزد محمد امینی خان رساند بعد که ایام رحلت
 عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در باره
 آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید از آنکه میر احمد
 از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسله حلیفه
 سلطان از سلاطین زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب نوج
 حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محالدار سلوک نمی نمود
 و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موهوم نهدی دانست و بعضی
 خدمت محمل نیز ازو نفرت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که
 با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعه محمدالله
 قطب شاه در تعیین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی
 کشید که بیرون میر احمد با سپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون
 نین میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهذه در
 دست گرفته با کلبیزان حبشی و ترکی آماده فساد و فتنه گشت
 از هر گوشه و کنار نائز قتل و جدال اشغال گرفت آخر از اعانت
 سید مظفر و موسی خان محمل دار و سعی و تردد ماکنا و آکنا که هر دو
 برادر نوکر و پیشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را
 رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی
 ساخته ابوالحسن را به سلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر
 که از ابتدا خطاب قبول ناموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم
 حقیقی میر احمد حسنی که در باره سید سلطان بکار برده
 بود بخمار نشد آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بذای دولت میر احمد بظهور آمد نخل گلشن
 مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمه ازان می نگارند که
 چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت
 پادشاه کوشیده صاحب مدار امور ملکی گردد خلیل تمام در دفاع او
 راه می یابد و میخواهد که در مقدمات جزئی و کلی بر آقای خود
 تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار
 میگردند و ماده فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال
 همدیگر می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بر سر تکالیف شاقه
 نزاع بعد از آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید
 که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور
 ملکی کوتاه سازد هر چند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بی آنکه
 هنگامه فساد و خونریزی برپا گردد او را از وزارت معزول نماید میسر
 نمی آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار
 خانه سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بهرور
 ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعه داران عمده سید مظفر
 را باستمالت امید و از انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته
 باخود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی
 بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پروبال گردانیدند قلمدان
 وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی
 ساختند خلعت و قلمدان وزارت بهادنا داده تعلقه سابق او باکفا
 برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک
 حرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید .

از دور نیفتند قصح تلخ مکارات

زهری که چشیدن نتوانی نچشانی

چون درین ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محبوبان منزوی بود بموجب نالاش میر هاشم پسر او حکم بنام بادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعیین نمود - و نصرت خان بقصبه کوهپیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن او را راه رستم را و نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحانی گردید و تکلیف عظامی منسوب نمودند بر عایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبه الله حاصل نمود و بقولی در لشکر و بیعت حیات نمود *

القصه چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلد مکن رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود تعجب است مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار برهند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته منضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمه بزبان قلم داده اما از آنکه میدان پادشاه و خان جهان بهادر بحسب بعضی اداهای خارج لو سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهرت و شجاعت

و جانفشانی بر افراشته در اطاعت امر بادشاه میکوشید و حضرت
 خلد مکان متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان
 پسر صلابت خان و خواجه ابوالمکارم و غیره در سه خان زاد جوهر
 تهوری و کار ظاہری که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها می
 کوشیدند مگر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراف آمیز مشتمل
 بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زادانی
 که هنوز بوی شیراز دهان آنها می آید نسبت بآن پیر سال
 خورده زیاده شرط فدویت و جان فشانی بجای می آرند پرداخته
 بودند و اعتقاد خان منجمله متعین فوج شاه عالم بود و خان جهان
 بهادر بغض این معنی را در دل خود جا داده خفیه بسرداران
 هدیه که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوری و حیدر آبادی
 میکوشیدند خطی نوشت مشتمل بر اینکه بحسب عسرت و گرانی
 لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابوالمکارم و تهور خان
 و غیره را برای آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بافواج
 زیاد چنان تاخت بر سر آنها آرید که احیر یا قلیل گردند از اتفاقات
 آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که
 داروغه هرکارها نیز بود افتاد از آنکه سعادت خان را باوجو سابقه که با
 خان جهان بهادر بهسبب رفاقت واقعه نگاری کل دکن بود طرف
 حق نمک پادشاه و خاطر چهده الملک زباده منظور میداشت و
 پانچای راز زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد
 خان رفته بعد گرفتن قسم اخفای آن بر حقیقت کار اطلاع داد اعتقاد
 خان نهایت متوهم گردید و بغای «صلحت بران قوار یافت که در خلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر مبارک بقلعه که بخدمت شاه زاده زاین
معنی اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار
این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست
و هرگاه خان جهان بهادر در باب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید
ما را قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویند که از
قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گرانی
و کمینگی شده و گاه زیاد از حد روی داد میخواستند تا رسیدن جواب
ثانی بعضی مطالب بقصبة کوهیر رفته انتظار حکم کشف درین
ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدر آبادی که بعد از شرف نزل
رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازم رسانده مورد
حنایات گردیده بود مع میر عبدالکریم و چندی از بندهای نامی پادشاهی
باقدری جواهر و خلعت که مصلحت برای ابوالحسن بموجب القماس
شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص
و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ابله فریبی
و تسلی ابوالحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعی
است و بادعای مدد فوج پادشاهی و تسخیر قلعه حیدر آباد آمده
فوج ابوالحسن بمرداری شرزه خان و عبد الرزاق خان لاری و
غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیده پادشاهی زدند از آنکه آنها
غافل بودند و از طرف پادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر
هاشم زخمی گشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت و شاه
عالم از کنار حیدر آباد به شهرت گرانی غلگ کوچ نموده بکامبر آمده استقامت
ورزدند درین اران قلبج خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

عالمگیر بادشاه (۳۱۶) سنه ۱۰۹۵

که بعضی مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت
 و مول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را
 بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه
 بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمنگن خطور نمود که خود متوجه
 تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت
 ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند از آنکه دران ایام خبر فساد
 جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالی رسیده بود بعد رسیدن
 خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر بادشاه زاده
 محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جاو خانه برسرپالگی
 گذاشتن خانه جنگی و هنگامه و فساد عظیم برپا گردید و خان جهان
 بهادر را که برای فهماندن مردم خود رخصت فرموده بودند و
 چیلها برای معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند
 خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمود که بازار معظم خان را
 غارت نمایند و این معنی نیز خلاف مرضی حضرت خلدمنگن بظهور
 آمد و علاوه بیدماغی سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای
 تنبیه و استیصال جات و مسمار ساختن گدھی سنسی (9) احداث
 کرده آن کافر که به پناه آن گدھی در هر ماه چندین قافله میزد و
 قاراج می نمود رنواح اکبر آباد می تاخت مرخص فرمودند چون
 از فساد و نفاق بیجاپوری بعای سکندر والی آنجا که وارث ملک
 هم نبود معینا باغینیم رفاقت می نمود متواتر بعرض رسید و مکرر

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با امرای رزم دیده
و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن
پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداری
عبدالروف و شریف خان اطراف فوج پادشاهی آراگی داشتند
و در آن حال از رسیدن آفت برزراعت در همه بلاد گرانی روداده
بود و دکنیان از هر طرف هجوم آوردند راه رسد بیجاپور را بند
ساختند بمرتبگی گرانی و کمیابی غله در لشکر بود داد که نانی بجایی
بهم رسیدن متعذر گشت و هر فوجی که برای کپی میرفت سالم
بر نمیگردد و بمرتبگی غلوه اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
عرسه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
بعده که بعرض پادشاه رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را
با مجاهدخان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده
برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعیین فرمودند همین که
غازی الدین خان بهادر با رسد نوزده بیست هزار کار نزدیک پرگنه
ایندی تا پانزده شانزده کردهی بیجاپور رسید سرداران بیجاپور چند
هزار سوار و پیاده برای محاصره فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
فوج پادشاهی از ناقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
نمانده بود و بقول مشهور کار بجائی رسیده بود که جانی بیگم محل
خاص پادشاه زاده از بالای نیل بدست خود تیر میزد و در تسلی
و دلداری امرای میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قویب در
لک پیاده جنگی کرفانگی مشهور با استقبال غازی الدین خان بهادر

عالمگیر بادشاه (۳۱۸) سده ۱۰۹۵ .

شدافتند بعد که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کارمیکرد سوی برق تیر و سنان و هجوم عوار و پیاده که زمین از غلوی سپاه دکن نمی نمود بنظر نمی آمد اگرچه از روز فوج دکن که دهم حصه آن فوج پادشاهی نبود بمرتبه تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمن یعنی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هر دو برادر از بسیاری فوج خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصر من الله و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون و دیدار چرخ بر قلمون بر سطح زمین پرتو افکن است در قرنها گردش لیل و نهار چنین محاربه جان نمان یاد ندارد و بمرتبه صدای هار و گیر جنگ مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوی جانفشانی نمودن نجات ازان جنگ صف ربا - معذر بود و از هر دو طرف چندان سرو تن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هر طرف رود خانه خون پیدا گشت

• بیت •
 برانگیخت ز می چو بارزده میخ • تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
 آخر از چپقلشهای پیاپی بهادران خصوص ترددی که از مجاهد خان
 بهادر بران فیروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال برقصه
 شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را برداشته رسد را بلا آفت
 بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از کامرانی
 چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کزان غازی الدین
 خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

سنه ۱۰۹۵ (۳۱۹) عالمکبر پادشاه

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضورت خلد مکل که از روی وقائع و زبانی هر کارها بعرض رسید بعد عطای افسانه‌ای نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از ترده فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاه داشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدا نگاه دارن *

القصة از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیج خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفته کار طلب بود برای بعضی مقدمات امور عمدتاً ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول ز پیدشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته با میر محمد الکریم تهیهی که مخاطب بامیر خان گردید و از معتمدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند *

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه زاده بودند بخاطر پادشاه چنان خطر نمود که خون مترجه تسخیر ملک بیجاپور گراند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشتم از شولپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتند و بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعه مزبور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل مصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ رسید عبد الله خان باره و دیگر امرای کار طلب رزم آزمایان برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدن پادشاه زاده محمد اعظم شاه چندان کلمه

غیرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هر یکی برای اظهار
 قدومت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته
 در پیش بردن مورچال و دوآندان نقب و پرکردن خندق و یورش می
 بایغ می نمودند و جوهر شجاعت و تهوری پروری کار می آوردند از آنکه
 شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازه شاه پور مورچال
 داشت میخواست که بسلوک و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
 گردد برای جذب قلوب امرای بیجاپور می کوشید و شاه قلی
 نام ایرج خانی که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
 بی باک گفته می شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
 مشهور گردیده بود و از آن طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام ایقام
 آویز نزد پادشاه زاده می آورد و شاه قلی غافل ازین که گفته اند *
 نهان کی مانند آن رازی کزو سازند محفلها

خصوصی که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک در میان باشد
 نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
 قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود او را نش
 مشرب که زبان او بند نبود هر گاه برای تغییر تبدیل مردم مورچال
 شاه بیای حصار می آمد محصوران را با آواز بلند مخاطب ساخته
 میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ
 و سنگ خواهند انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف
 قلعه بشما آمت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته
 بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه
 گردید و نیز خبر رسانند که روز هفدهم یورش شاه قلی اندرون قلعه نزدیک

شکذ در بود و ظاهر ماختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده
 پیدایشاه زاده در خلوت هم گام می کرد بعد که زبانی روح اللعنان
 کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بمیادستان
 صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعی و جاسومی نموده سید عالم
 را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن
 شاه قلی نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبه
 آنکه شخصی را نزد قاضی بر شاه قلی استغاثه نموده اعلام کرده
 دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلایم از او
 استفسار احوال آمد و رفت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بلایغ
 نموده او پادشاه جواب داد بعد که حکم بستن و شکفته نمودن او
 فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پرده راز از روی کار برداشته
 نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و سید عبدالله خان
 باره و بندر این دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک
 بد نامی خود ساخت حضرت خلد مکان شاه عالم را در خلوت
 طلبیده گاه و شکوه این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه عالم که
 شاه قلی نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید
 عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق مانده
 کم توجهی پادشاه نسبت بشاه عالم در مقدمه حیدرآباد بود الحال
 که ظن بیفین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب
 و لوازم ولی عهدی شاه عالم کم نمودند اما بر آثار کم توجهی روز بروز
 می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفیح جراثم سید عبد الله
 خان گردید بطریق نظر بند بدر حواله نمودند بعد چند روز بشفاست

عالمگیر بادشاه (۳۲۲) سنه ۷ - ۱۰۹۹

روح الله خان حکم خلاصی او فرمودند *

فکر سوانح سال بیدبخت و نهم وسی ام از جلوس مطابق
سنه هزار و نود و شش و هفت هجری مشتمل بر تسخیر
بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعی و تردد غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور
تنگ گردید و از نرسیدن غله و کبابی گاه اسب و آدم بی شمار
دکنیان اذروون قلعه تلف شدند شریزه خان و دیگر سرداران از زبان
سکندر امان خواسته در آغاز سنه سی جلوس که امر داد اوائل ذی قعدة
سنه هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان
حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شایانانه بلند آوازه گشت
و تاریخ تسخیر قلعه بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ
هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعه این فتح عرضی
نمود این فقره بدستخط خاص نوشته نهایت فرمودند که بدستگیری
فرزند ارجمند بی رور و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
مقتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل
نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعه دولت آباد قلعه دار را برای
نگاهداشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف
او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافی نمایان به بندهای
حضور و فراق بند و بعست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت
بنده نواز سید محمد گیمو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم
الحرام از بیجاپور محنت گلبرگه کوچ فرمودند و بدام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بوم و رجایی تعمی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمه آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم نمائیم حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رأیت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدر در وصول زر تقید بکار برده مجرای کلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش مزاولی و تقید زیاده بکار برد ابوالحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جمله جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حواله از نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابوالحسن مابین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه هر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعیین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچه را سعادت خان در خانه خود برده نگاه دارد و در دوسه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سرشته دار جواهر خانه بخانه حاجب فرستاده بعد تعیین قیمت جواهر حواله از

عالمگیر بادشاه (۳۲۴) سنه ۱۰۹۷

نموده قبص الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت
 او مشتمل بر اظهار فرمان برداری و اطاعت ابو الحسن و التماس
 عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابو الحسن چند
 بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز
 چهاران دالی از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر
 برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب کلکنده
 بابو الحسن رسید و عزم جزم تعمیر کلکنده زبان زد خاص
 و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا
 بسعادت خان پیغام نمود که مطالب ما در فرستادن جواهر و زیور
 ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر
 یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهی
 برین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نمائده خوانچهایی
 امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون
 بر من بموجب ابلاغ حکم پادشاه خبر توجه رأیت ظفر پیکر بدین
 سمت تحقیق نبود لهذا نظر بر یاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه
 خوانچهایی جواهر را همچنان سر بمهر میان دالیهای میوه که همراه
 بهنگیهای سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض
 خوانچهایی جواهر دروجان من حاضر و فدای نام پادشاه است و بر سر
 مقدمه مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن
 فوج بر خانه حاجب تعیین نمود و دو روز هنگامه پرخاش در میان
 بود بعد سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود درینکه درین ماده
 حق بجانب شماست و من نظر بر مرضی و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصی خود در روانه نمودن خوانچهها دانستم هیچ گفتگو نیست ایکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و برای کار ولی نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر احتیصال شما دست آویز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقی است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاری در دستگاری شما بحد مقدور خواهم بخت - از آنکه سعادت خان در بعضی مقدمات خلاف مرضی پادشاه حق خدمت خود نزد ابوالحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش بند نبوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمد هر دو الماس دیگر تواضع نمود *

در همان ایام روزی در مجلس ابوالحسن فضلی هیدر آباد عمدا بتقریبی ذکر خوبیهای پادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشته سخن باینجا رساندند که با این همه ادعای صلاح و اتقا و دانائی عام گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامی که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و از بد سلوکی خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هر دو طرف کار بلسکر کشی کشید درین ضمن اسپان فرستاده شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شرع و ادعای تقوی بچنین اسراف

عالمگیر بادشاه (۳۲۶) سده ۱۰۹۷

خلاف طریقه شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
بر چه توان نمود بایستی که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان
قسمت می نمودند تا جمع کثیر از آن فیض یاب مگردیدند سعادت
خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدمانی
شاه ایران اسپان را مذبح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و
بزیان مردم عام جاری گشته غلط محض است اصل حقیقت این است
بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات و تئیکه
آخته بیگی اسپانرا برای نذر گذرانند آورد پادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
طلب است باقی معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
متوجه دیدن اسپان باید گردید در آن حالت آیه کریمه که در شان
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ
منجمله هزار اسپ پیشکش نماز سنت و برایتی نماز فرض قضا
گردید حضرت سلیمان در کفاره آن فرمود که اسپانرا مذبح سازند
وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت
سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان برخود حرام ساخته
بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هر چه خواهند قیاس
نمایند. علمای حیدرآباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین صورت
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای اسرای ایران چه لازم
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط بر زبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بغام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلی نداشته باشد در صورتیکه یکجا ذبح می نمودند از لحام بسیار می شد و فقرا به تصدیع ازان ممتنع می گردیدند بنابراین حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسپ مذبح سازند و بمستحقان قسمت نمایند بعده که از روی نوشته واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضالی حیدر آباد بعرض حضرت خلد مکان رسید بم سعادت خان آفرین نمودند - بعد از آنکه در سواد حوالی گامرگه شرف نزول واقع شد و مرکز بفاتحه مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانده هفته در اینجا توقف ورزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز در اینجا مقرر موب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ابام اقبال از بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و مغفرت و باز آمدن از طریق سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که *

* ع *

بازان بی محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضه او را حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

عالمگیر بادشاه (۳۲۸) سنه ۱۰۹۷

انفال قبیح آن بد عاقبت از احاطه تجربر بیرون است اما از حد یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اولاً اختیار ملک و سلطنت بکف افتد کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلاء را منکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور باقراط ملانیه کوشیدن و خود از باده پرستی برداست و بدمستی دولت در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق نمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود را در عدم اطاعت اوامر و مذاهبی الهی خصوص در ماده منع معاونت دار الحربی که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد خلق و خالق مضمون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفته حضور مبارک شد و پنبه غفلت از گوش نکشید بلکه درین نازگی فرستادن لکهنون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این سمه غرور و مستی باده ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود نمودن و امید دستگاری در هر دو جهان داشتن • مصرع •

زهی تصور باطل زهی خیال مجال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعیین عساکر بقصد استقبال افواج ذوی الاقبال امداده شیخ منہاج و شریزه خان و مصطفی خان لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه دکن را مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه بر پادشاه ظفر یابد تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردد و با هزار پیازند و امرای جهات نشان معذور العقل او می گفتند که دن

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجسمه پیر از ایله اخگر مهبر ساندده
 بعد ظفر یافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه
 بعده که دو منزلی حیدرآباد مضرب خیم ظفر انجام هشر
 آشوب گردید بعضی سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار
 نمودار کشته دست و پای لاحاصل زده دور از لشکر قتم اثر دائره
 نمودند - غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد تسخیر بیجاپور
 برای محاصره ابوالهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید
 طلا مشتمل بر سرده مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق
 ایانار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعه کنگده
 بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای
 حزل قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال
 و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن اساس حیات
 محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزی گوله توپ دشمن
 کوب و برانراشتن دمه آسمان رفعت شرف صدور یانمت و پنجم
 اخبار اندشار یانمت فوج ابو الحسن اطراف لشکر ظفر پاکر و بشوخی
 پیش آمدن معروض می گردید - بعد که امرای رکاب مامور به تنبیه
 آن جماعه گردیدند مکرر دست بازی مصافحه و معانقه مقابله و مقاتله
 میان هر دو فوج روداد و از بالای قلعه نیز آتش گوله ریان باریدن گرفت
 و از ابتدا اگرچه شوخی زیاد از آنها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم
 با چندی از مغلان و سادات نامی باره منجمله ملازمان شاه عالم
 نخمی و جمعی از هر دو طرف کشته گردیدند اما بعده که از
 هر طرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلوران شعله خود داد تهوری

داده بمقابله آن گروه پرداختند و کاتبان برگشته اختر رو بفوار آوردند -
 و بعد رسیدن نیروز جنگ اهتمام تعیین مورچال و گون آوری مصالح
 و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
 سپه سالار با فرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
 کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گول توب
 قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر نیروز جنگ که از امرای
 صمد کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
 دار الیقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
 محاصره بیجاپور دربار او بدگمان بودند در محاصره کلکنده مورچال
 طرف راست تعلق باو داشت و ابام دولت و ثروت او بکبکیت و
 نفوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهایی بحضرت آمیز خفت انگیز
 ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
 در عفو تصیرات او بحضرت پادشاه بوساطت مجرمان و همدمان پیهم
 به شاه عالم میرسید و اراده شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و
 جنگ باستصواب آن پادشاه زاده وی عهد انفصال یابد و بعد
 مقدور ابوالحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
 این معنی آخر ماده ربال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید
 تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طامب
 برین مقام و پیام اطلاع یافته از راه نامی بعضی بداندیشان بآب
 و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نورالانما بیگم نام دختر
 میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
 شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز بروز در سلوک و اطاعت و دلجویی شوهر کوشیده شاه را بمرتبه فریفته و رام خود ساخته بود که زنبهای دیگر برورشک و حسد پیره او را بعدم تقید عصمت و واسطه رسل و رسائل گشتن میان ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را پرساخته بودند و رفتن نور انصاف بیگم بقلعه گنکنده بتغییر وضع برای همد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربار ابو الحسن قبول نمایند شاه زاده رفعت ابو الحسن نماید زبان زن مدعیان دولت شاه گردید - درین ضمن بتقاضای ناموافقت ایام داروغه پالکی خانه شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه بیتگاه می ویزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد اعظم شاه خیر بپادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه اسماع آتش غضب پادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه شمل خانه شاه زاده را در خلوت طلبیده از روی تقید استفسار اراده شاه زاده نمودند و از خواجه ابو المکارم که ارزا نیز با وجود تربیت یافتن در خدمت شاه عالم از فدریان راست مقال خود می دانستند بانواع تمهید خواستند برراز شاه اطلاع یابند هر دو بعرض رساندند که هوای آنکه اراده و مطالب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو بجز بچریدگی اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسمی و تروید او قلعه به تحویل در آید اما اراده فاضل دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

تأمیر بادشاه (۱۳۴) منة ۴۰۹۷

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشانیم
چندانکه حیات خان در جواب مبالغه پادشاه بدلائل موجه بی
تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکی خانه حاضر باشند بعد از می خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چیله از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و اراده دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد -
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیدمت و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکی از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعد از آنکه بخدمت
پادشاه حاضر گشته لمحه نشست جمده الملك اسد خان که از سابق
مامور برای ملزومی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت باید
گفت و شاه را باخود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده
تکلیف و نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چاره کار ندید در همان حالت معزالدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران برآمدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
دادند - گویند در آن ابتدائی رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکی

از پسران شاه خواست بارادۀ باطل پدش آید شاه بچشم زهر آلود
 پرو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حاکم فرمودند که کارخانجات
 پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و
 منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار در
 اسپه و سه امده بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته
 محاللات جاگیر را بار باب طلب نسیخواه دهند - روز اول نور الذسا بیگم
 محیل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند
 روز سبوم چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا که آخر خطاب محرم خان
 یاقوت و در درشت گوئی و بیرونی مشهور بود مامور گردید که
 نور الذسا بیگم را بارختی که در بدن دارد بتبدیل مکانی که خیمه
 و فرش قابل زندانیهای مفضوب داشته باشد برده بخت مقید
 ساخته کارخانجات او را با زیوریه که در گوش و گردن و بدن او باشد
 بضبط سرکار درآرند آن خواجه سرا نزد نور الذسا بیگم آمده بسختی
 تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتی
 و سخنان ناملائم و نامناسب پدش آمده و سختی بجائی رساند که
 نور الذسا بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست
 عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کرده او بود حالا که
 می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین
 سلوک و سختی نمائی بعد از که شکوه نور الذسا بیگم زبانی خواجه
 یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیره
 بی مادی شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از
 طرف غذا و دیگر مایحتاج فروری بخت نگاه دارند همچنان در

هائیکیر بادشاه (۳۳۳) سنه ۱۶۹۷

شاه شاه روز بروز سختی زیاده بکار میرفت - گویند بعد از چند روز از قید بشاه پیغام نمودند که بقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصیرات لاتعداد او گذریم شاه از قبول و اعتراف بتقصیر با نموده در جواب گفت هر چند در باطن بدرگاه الهی در خدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر یکه قابل استغفار از من سرزده باشد بخود گمان نمیبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین جواب آتش غضب حضرت خلد منکن بیشتر از پیشتر شعله ور گردید و حکم منع سر تراشی و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشیدن مانع آمدند و رانی چنبرائی و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر بودند از آنت غضب محفوظ ماندند - نوبت خواجه سرای محلی را که محرم راز نور النساء بیگم گفته می شد فرمودند که مقید ساخته خانه او را ضبط نمایند و برای تحقیق اراده ناصواب شاه و همدستان بودن نور النساء بیگم و آمد رفت قلعه حکم شکنجه نمودن و بدیاست استفسار کردن نمودند هر چند او را بانواع زجر و توبیخ بند و دیگر عقوبات سیامت کردند سرای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و فدویت نور النساء بیگم از زبان او ظاهر نشد بدهه که کار او نزدیک بهلاک رسید دعوت ازو برداشتند و میرزا شکر الله عموی نور النساء بیگم که خطاب شاکر خان داشت و باظهار بدگویان میانجی رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نیز بخفت مقید ساختند و دو خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات از شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند .

الحال ذکر باتی مکروهات ایام محبوبی و خلاصی شاه
 بر محل معروف داشته بتحریر احوال محاصره قلعه گلکنده
 می پردازد که هر روز و هر هفته بسمعی بهادران رزم جو و قلعه
 کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزی از روز ۱۵ که
 غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ
 نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق و غیره برآمده
 مقابل فوج پادشاهی بشوخی پیش آمدند و در و خورد غریب
 بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاری بوداشته از اسپ افتاد و
 جمعی از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان بر آورده
 و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما آنقدر
 دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهی
 جلالت بکار بردند که لاش یکی از آنها بدست آرند قادر نگشتند و
 آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر
 بسمعی بهادران ایران و توران و جلالت سادات باره و انغان و
 راجپوتیه آن گروه رو بفر آورده و ازان روز باز کمتر چنان شوخی
 بظهور می آمد بلکه شیخ منہاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران
 ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازی
 می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه
 هدایت رو آورده بود بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سربلندی
 یافته مخاطب به مهلبت خان گردید و بیش از همه سعی
 در تحخیر قلعه می نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش
 هزاری پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان خطا فرمودند .

عالمگیر پادشاه (۳۳۶) سنه ۱۰۹۷

از جمله نوکران عمده ابو الحسن کسی که تا روز تحویل قلعہ از ابو الحسن رو نداشت بلکه روز مفتوح گشتن قلعہ نیز تردیدی که از اندازة قبول عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد درآمد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاری ذخیره و باروت و اسباب توپخانه که در قلعہ بود شبانه روز اینقطع از در دیوار و برج و باره قلعہ گولہ توپ و گلوله تفنگ و بان و حقه آتشبار در کار باریدن بود و از بسیاری آتشبازی و برخاستن در روز از شب فرق نمی گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهی تلف نشدند و زخمی نگردیدند و بهادران فوج پادشاهی ترند نمایان بر روی کار می آوردند خصوص فیروز جنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داور و توپخانه و مهابت خان با چندی از بهادران قلعہ کشا که زیاده از دیگران در طریقه جانفشانی ثبات قدم ورزیده بودند کاری که در مدت یکسال صورت بستن محال میامون در فرصت یک ماه و چند روز مورچال بکنار خندق رسانند و حکم پر نمودن خندق نمودند و دریند اول خود حضرت خلد مکان وضو ساخته کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارک درختن و دمدهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای ازدها پیکر کوه را بر بالای آن برآورد بمحازبه قلعہ سجزا بستند و از صدمات از در صولتان کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد اما گرانی و کمیابی غله و کاه بمرتب شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

سنه ۱۰۹۷ (۳۳۷) عالمگیر بادشاه

بیان نماید چرا که ابتداء در آن سال در تمام دکن از کمی باران بوقت برآمدن خوشه جوار و باجرا که عمده مجلس خریف و مدار قوت ضربای آن ملک است از گدوی اطفال نباتات بر نیدامده خشک گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالی که مدار زیست مردم حیدر آباد بر آن است بسبب فساد فوج کشی و کمی باران بعمل نیامد دریم آنکه دکنیان و فوج سزبهای هینمی که بمدد حیدر آباد اطراف لشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر و با نیز ممانون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث مذکوره عالمی تلف گشته و بسیاری تاب صدمه گرسنگی و بی برگی نیارنده بر خاسته نزد ابو الحسن زنگنه و بعضی خفیه نفاق ورزیده به معاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید بادشاه زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اجبن و اکبر آباد مرخص فرموده بودند و بپرهانپور رسیده بود باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته بودند او را نیز بحضور طلب داشتند - از آنکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت و سرانجام کارهای سرکار بمرتبه کوس شهرت او عالمی را پر آوازه ساخته بود و با وجود کمال توجهات و عنایات بادشاهی خطاب و اضافه قبول نمی نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدر انبی باو حکم فرمودند میرزا یار علی نظر برینکه از خدمات چهارموجه حوادث ایام سرانجام آن قسمی که بر نیکنامی او

عالمگیر پادشاه (۳۳۸) سنه ۱۰۹۷

افزاید و از قدر و اعتماد او نگاهد متعذر می نمود سر اطاعت امر از قبول آن بیچید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از به نصی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی ابروی او بود بحضور پادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت پاجی را چه یارا که از فرموده ولی نعمت ابا نماید بر خاطر پادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان بر آورند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکربم که از سختیهای او نیز در تعلقه جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بغغان آمده بود و دل همه مقصدیان حضور چون دانهای انار از پر خون بود خلعت سرانجام رسد ثله که باعث شنیدن چندین هزار دشمن از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله تردداتی که از عدهای عقیدت کیش فوج ظفر انتساب بظهور آمد و باعث بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوه صعوبت گرانی و دیگر صعوبات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد جلدی علموده مطلوب گردد .

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب دانشمند نغان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نشر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهره تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصره حیدرآباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هیچو ملیح و بذله گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود پوشته بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطه تحریر می آرد -
 وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته سه ساله -
 با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
 پاپی مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
 و تعیین قابوی پورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
 معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
 پاس چهارم بمدد رسائی کنند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
 رسا تر از طول امل بیداری حصار خود را رسانده برخفتگان اندرون
 قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه بیدار افراشت تا آنکه
 در تن روزین تن از دلیران شیر جنگ دمست و برد امن جرأت زده
 پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سراز چاک گریبان
 گذرد آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دوران دیگر از عقب آن
 هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نزد بانها که باقلا بهای کف
 تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازاها شروع بیدالا
 بر آمدن نمودند همین که هر دو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
 رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل باندا از انداختن خود بالای
 لشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هر دو بهادر
 شیر پیکر جان سپار دو چار شده بفریان در آمد از صدای عاف
 عاف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را با تمام رساندند
 و دید بانان دیگر شرر وار از جا چسته شعله آسا بهر سو دیده
 چراغ و مشعل بر افروخته سر رشته قلعه داری از دست نداده بگریستن
 رشته های کف قطع رشته هیات جمعی که در نیمه راه پشته نمودند

عالمگیر بادشاه (۳۴۰) سنه ۱۰۹۷

و چند تنان دیگر را بزن حقه آتشبار سوختند چون وقت بالا بر آمدن
دلارزان حرباز حاجی **مجالاب** که از مکرمان درگاه آسمان جابه بود
بدون تحقیق مال کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار بازار آمد آنکه در
رساندن خبر فتح دیگری برو سبقت نماند تند تراز باد نسیم خود
را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خالد مکان بر سجاده بخواندن
اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت
و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان
بعرض مبارکباد کشور پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت
فرمودند و حکم طلب سواری و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای
حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب
نشئه سرشار خوشوقتی بر روی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید •

• ابیات •

نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید
نوامی عیش و طرب تا بهار و ماه رسید
ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد
ز بس که نعره شایش و راه راه رسید
شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد
سخن گذشت ازان هم بقاء قاه رسید
بصحبتی شده مشغول هر یک از طرزی
که کیف شادی شان زود چون بگاہ رسید
یکی بجهت که فال من ست آمده راست
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشروط که فرداست کوچ تا دهایی
 توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
 یکی دواند پی ساریان خود قاصد
 که خلعنی دهمت گر شتر پگاه رسید
 یکی بگفت که پالان بدوز ای ظالم
 چهر شکافتم اینست خوب و گاه رسید
 یکی سوار شد و رفت و گفت بانوگر
 بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
 ز قلعه گوله امتان در همین اثنا
 کشید ناله اجل کشته که آه رسید
 چو غنچه جمع شده زیولب بهم گفتند
 چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
 چو گل بخنده یکی گفت شاک فتح است
 چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
 هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
 گلوله دگر آمد ببارگاه رسید
 یکی به پشته برآمد که من به بلینم چیدست
 بلند شد دوسه گامی بقعر چاه رسید
 بخواست دیگری از جا که همچو باید دید
 ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
 مدبری بعقب رفت و دور بلین طلبید
 بدید و گفت شکستی بدین سپاه رسید

عالمگیر بادشاه (۳۴۲) سنه ۹۰۹۷

درین مکالمه بودند تا خبر آمد

که چشم زخم عظیمی بفرج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاموسان ظاهر گردید که ابو الحسن، قبیح
گردار طوق طلا و قلاده مرصع و جل زربفت بآن سگ الامام نموده
رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه
آشوبی بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکماله و صحت احوال
گرفتار گشته ببحر فکر مآل کار نرد رفته نمی دانست چه چاره
سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهره حال خود باستین بی نیازی
پاک نموده دامن خنده و بازی بر زده قطعه نصاب فرا گرفته بخاطر
خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول
خواندن بودند •

سخن را بود در تقارب قبول • فعولن فعولن فعولن فعول
آه امت الله و رحمن خدای • مگر او کند رحم برفوج شاه
رحیم ست و غفار آموز کار • ندانم چه شد حصه این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان • که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن • ولی گاه با اشک و گاهی باه
امین و متین محکم و استوار • چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غیرا زمین آنکه شد • پر از مرده زیر و زبر در سه ماه
فخذ زان عقب پاشند رجل پای • همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریده شش قفا حیره و رجه روی • همه شد ز آسیب گوله تپاه
ید و جارحه دست و هلقوم نای • خدا ز امت بان دارد نگاه
بعیر اشتراست و جرس چندزای • غنیمش زد و برد از نیمه راه

۱۰۶۷۴۸ (۳۴۳) عالمگیر بادشاه

رجل مرد و مرأت زن و زوج جفت • جدا گشته از هم دگر سال و ماه
گران عود و بریط ترنم سرود • شکست این همه سخت سپی گداز
ولی سنج چنگ است و سزما رنای • که در خواب بیند کسی گاه ؟
کلام و عبارت سخن شعر بدت • چو این قطعه خواندی بگو

چون حکم گفتم سه نقب و رساندن بجوف بروج و پاره
نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که ذق

رسیده و درین روزی کار بهر کردن باروت و آتش داد

سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکن از قا

در باب جواز مهم بیجا پور و حیدرآباد مسئله استفسار

خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق ز

در دل او راه پانده بود و بعد به بیان آمدن این مقال

نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین ا

عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزی بعرض رساند

مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب :-

که بمیان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف ک

اگر قلم عفو بر جریده اعمال ابوالحسن کشند بحکم

قتل و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت نمواند

مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض شد

فرموده حکم نمودند که چند گاه در بنگاه بنفیس

بوده بمجرا نباید چند بیت از قصیده که نعمت

شده ایام محاصره حیدر آباد گفته شد.

نوشته می شود •

درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
 چو گنج افتاده اند اهل هنر در گنج ویرانی
 بدان حدی رسیده خلق را افلاس و ناداری
 که معنی هم ندارد این زمان بحرف سخندان
 سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
 شمشیر و چرخ دار دمی آب و لب نانی
 از علم طب در یاد میدارد همین معنی
 خوب تر از شربت دینار درمانی
 را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل
 ف جوع بیند قرص مه را گرده نانی
 عطار مشتاق است قوت لایموتی را
 شمش آتش و نان آید چو بنویسد اشنانی
 بر مفاسی رمائل از بس ریش خود کنده
 ده با دودستی لجه اش را شکل لحدانی
 شد آن قدر سرمایه هم جراح معکین را
 بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
 محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
 برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
 حیرت گفت قاری من کلوا میخوانده ام یارب
 هم هیچ که لا تاکنو در هیچ قرانی
 همچون سوزنی از تنگ چشمها
 د دامنش برجیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تنبولی ز بی برگی
 برای سوخوردنی چون ندارد بیره پانی
 تنور آسا بشاکستر نشسته فانبا زین غم
 که از افتادن نان بر سرش افتاد تارانی
 درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجید
 نمائنده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی
 نه بیند روی زر حجام اگر آئینه بفروشد
 که یکامودر بساطش نیست غیر از چشم حبرانی
 زخامی میدهد سودا نمی یابد چو باورچی
 برنج دروغ و میرو پیاز و مرغ و حلوانی
 بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
 که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی
 ز گهزیبایی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
 بگفت احوال اگر این امت پیری ماعتی آنی
 صدای مامی از خانه برحامت پرسیدم
 چه شد گفتند در این خاله وارد گشته مهمانی
 ز جای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
 که شخصی دید شب در واقعه پر ارد انبانی
 یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
 برای ما فرست امروز همپو مائده خوانی
 یکی گفت ای خداوند بحق نوح پیغمبر
 برای قلعه گلنده بکن ایجان طرفانی

عالمگیر بادشاه (۳۴۶) حقه ۱۰۹۷

یکی می گفت بهر قرض دادن خلق کن یارب
 یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمانی
 باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیداراست
 بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایانی

وسط ماه شعبان المعظم در سه روز باران بشدت نازل شد و برای
 مردم لشکر وارد و رحمت الهی بزرگمت مبدل گردید خیمه نماند
 که حباب وار در گرداب چهار صوجه شکاری نماید و چادر و سراچه
 بنظر نمی آید که از صدمه باد و باران پاره گشته از پا در نیامده
 باشد بغیر از سایبان ابرو خیمه سحاب که بطذاب باران محکم و
 سایه افکن غنی و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و
 آمت عظیم باره و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که
 در برافراشتن صدمه آسمان رفعت و پیشش بودن کوچک سلامت نموده
 بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از هر مرحله گذشت
 و دیوار مرحلهها فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل
 القدر کثیر المقدر ذره وار از روزنهایی حصار برآمده فرصت و
 قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج جواله شه شیرهای آبدار
 برق کردار و نینزه و تیر سینه گذار بر سر مردم توپخانه و عملة مورچال
 و کار خانجات آلات ناری و خاکی که هر یکی بحال خود در مانده و
 بفکر بلائی گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند و نخل حیات بسیاری
 را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیدشکن اخگر نژاد
 خود را می گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابله آن
 کم فرستاد پرداخت بعد که دانست که صرفه کار در جان منالم

پدر بودن سمت خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید بعد از آنکه عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید ازانکه پیشتر ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمه دست برد آن بد سرشتان نیارزده خود را کنار کشید بعد از آن سیلاب بلای ناگهان بر سر غیرت خان میر آتش رسید فوار اختیار نمود پناه بکوچه سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچه اسم با مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیچاره حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعه بد انجام بر سر او رسیدند و او را که بصورت مرد لا رکن آلوده گشته بود فشناختند و منجمه مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق در جرکه نوکران شاه عالم بود الحال منجمه نوکران ابوالحسن است بر سر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکر صفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیده که از جمله مجرمان قدیم خدمت پادشاه بود با دوازه منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحله مرگ گردید بعد از آنکه خبر طغیان آب و شوخی طامعی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغه نیل خانه با هفتاد هشتاد نیل کوه پیکر آهن پوش هیاه کفن بدوش خود را کنار ناله آب رساننده لشکر را گذرانده بماند

عالمگیر پادشاه (۳۴۸) هجری ۱۰۹۷

بهادران جان سپار برسانند اما با وجود رسیدن فیضان مغربیت ملاحظه
 بر لب آب از بسیاری آب کاری ساخته شد تا ثلث شب حیات
 خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف
 شب گذشته بخیمه‌های خود مراجعت نمودند - بالجملة جمعی که
 باخیری در آمده بودند همه آنها را بقاعه بردند نزد ابو الحسن حاضر
 ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته
 یا از کمال وحشت خویش را باخته بدهد که فدیگه بخدق به
 پیشانی‌اش رسانندک اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن دو سه
 روز آنها را مهمان پذیرگشته تعمیر دل باخت‌های آن جماعه نموده
 غیرت خان را و سربراه خان را اسب و خاات داده و دیگرانرا نیز
 مصلح نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانه
 غله و ذخیره باروت خانه فرستاده گلچهای سربلک کشید غله
 را نمود بدهد مرغداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل
 مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن مرضه
 مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال
 رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه
 نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که
 هزاری دوسه سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند
 که تعینات بنگاه نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن
 کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات
 آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - مرضه داشت
 ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل